

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه ماثرا (جله هشتم)

ختم مفهومی استادانوت ۹۵/۱۱/۲

برای شادی ارواح دوستانمان که در حادثه پلاسکو به شهادت رسیدند و نمادی از ایثار و شهادت را به یادگار گذاشتند صلواتی ختم بفرمایید

درباره سوره تکاثر به علم رسیدیم. نکته مهم این است که سوره می گوید: «کلا سوف تعلمون»

در قرآن هر جا جهان بینی غلطی وجود دارد، خدا از «کلا» استفاده می کند. در این سوره هم با «کلا»، آن جهان بینی را رد می کند. اگر کلاهای قرآن را جمع کنیم، مجموعه جهان بینی های اشتباه از نظر خداوند را جمع کرده ایم.

«سوف» مربوط به آینده کمی دورتر است، شاید هم برگردد به مرتبه فرد. این فرد آنقدر به تکاثر گرایش پیدا کرده که به این زودی ها به علم نمی رسد. باید دستش از دنیا خالی شود تا به این علم برسد.

«تعلمون» اشاره به فرآیند ایجاد علم دارد. «فعل مضارع» نشان می دهد که حتما فرآیند دارد. مقدماتی فراهم می شود، به علمی رسیده و در نهایت به نتیجه می رسد. چرخه ایجاد می شود و این چرخه، فهمی ایجاد می کند که منجر به عذاب می شود.

این علم نه مطلق علم است و نه علم مطلق. **علم مطلق** یعنی علمی بدون قید و مشخص. ولی این علم قید دارد و مربوط به دنیاست. **مطلق علم** یعنی علم توحید یا علم مربوط به هستی شناسی. ولی در این جا منظور از تعلمون یعنی علم به این که جهان فانی است.

به قرینه کلامی «کلا سوف تعلمون» برمی‌گردد به «الهاکم التکاثر حتی زرتم المقابیر» نه به مطلق علم یا علم مطلق. بلکه به یک علم مقید برمی‌گردد. مقید به آن که؛ دنیا چیست و آخرت چیست؟ آخرت وجود دارد؟

کسی که قبض روح بشود می‌فهمد که هیچ چیز را نمی‌تواند تغییر دهد. علم به قطع اسباب دارد. علمش نسبت به تکاثر، لهو و لعب و... تفصیلی نیست. علم در این مرحله علم، بشر را به جهنم هدایت می‌کند. چون کار علم هدایت است.

خدا بارها حقایق را به انسان نشان داده است. یکی از این حقایق قطع اسباب است و انسان فهمیده که سبب کاری نمی‌کند. در واقع برای هر انسانی ماکت قیامت را فعال کرده است. طبق آیات قرآن انسان نمی‌تواند بگوید که برای من قیامت کوچک اتفاق نیفتاده است.

پس همه در یک زمانی به جایی رسیده‌اند که در دنیا «کلا سوف تعلمون» را دیده‌اند. وقتی زمان مرگ می‌رسد، همه این اتفاق‌ها را به یاد می‌آورد.

ما باید از تجربیات خود و دیگران استفاده کنیم برای این که فانی بودن سرای دنیا را فهم کنیم. سوره تکاثر می‌تواند انسان را تا نزدیک مرگ ببرد و او را دارای علم کند و برگرداند. ای کاش می‌شد قبل از این که بطور کامل سبب‌ها بریده شود، بتوانیم ببینیم که سبب کاری نمی‌کند. در این مرحله است که قدرت فعل و اراده انسان هر کاری می‌تواند بکند. خدا این توان را به ما داده است.

این روایت امیرالمومنین (علیه‌السلام) که می‌فرمایند: «کفی بالموت واعظا» با این آیه تطبیق دارد. «قل انما اعظکم بواحدہ ان تقوموا لله مثنی و فرادی»^۱ یعنی اگر کسی بوسیله مرگ یا توجه به مرگ واعظ درونی را فعال کند به قیام در راه خدا و تفکر می‌رسد.

به همین دلیل می‌گویند کسانی که در روز ۲۰ مرتبه یاد مرگ کنند، شهید هستند. منظور از ۲۰ مرتبه این است که هر ساعت آن را به یاد داشته باشیم. یاد مرگ هم یعنی توجه به این که سبب کاری نمی‌کند، نه این که انسان برای خودش آرزوی مرگ کند. **مرگ** یعنی فهم فانی بودن دنیا و قطع اسباب.

^۱. سوره مبارکه سبأ، ۴۶

هر کس در روز در هر ساعتی «ارتکاز» کند که اسباب قطع شده است به قیام می‌رسد و تفکرش فعال می‌شود. **ارتکاز** یعنی به جریان انداختن کمترین ذکر. ارتکاز سطحش از قرائت پایین‌تر است. ارتکاز کمترین حد از ذکر است. **رکز** در سوره مبارکه مریم به معنی کمترین یاد و ذکر است. مدیریت ارتکاز می‌شود فرهنگ‌سازی. لباس و بیان مبلغ ایجاد ارتکاز می‌کند.

«شبه علم» در انسان چیزی درست می‌کند که علم نیست اما شبیه علم است. شبه علم می‌تواند شبه تفکر و شبه ذکر درست کند که این‌ها القانات شیطانی هستند. در سور مبارکه شعرا و ملک در مورد شبه علم و شبه ذکر صحبت شده است. این خیلی خطر ایجاد می‌کند. خیلی وقت‌ها سراغ شبه علم می‌رویم در حالیکه فکر می‌کنیم علم است. این می‌شود «الهاکم التکاثر». سراب است نه حقیقت. هر چه پیش می‌رویم، از حقیقت دورتر می‌شویم. حجاب نورانی همین است.

بین علم و شبه علم تمایز وجود دارد. بشر عاشق علم است و شیطان از همین موضوع استفاده می‌کند و انسان را به سمت شبه علم می‌کشاند. گفتیم که هر خاصیتی برای علم در شبه علم هست.

هفته قبل دو خاصیت علم گفته شد و امروز هم دو خاصیت دیگر گفته خواهد شد تا بحث علم تمام شود.

گفتیم علم حیات آفرین است. عامل تغییر مثبت است. قدرت آفرین است. توان تسلط و سیطره به انسان می‌دهد.

شبه علم هم عامل تغییر است. عامل تغییر مثبت است. تسلط و سیطره به انسان می‌دهد. خیلی از علم‌ها عامل‌شان ذکر است و اتصال به غیب دارند. خصوصیات علم و شبه علم بسیار به یکدیگر شبیه است.

علم، سهولت و اصلاح در امور می‌آورد، ارتقاء اخلاق و اصلاح اخلاق (صفات) می‌آورد. گسترش و اصلاح روابط (اجتماع) می‌آورد.

شبه علم؛ سهولت در امور، اصلاح من وجه و غفلت از جهت‌های دیگر را به همراه دارد. رشد آن یک سویه است. ارتقاء و اصلاح اخلاق در یک جهت اتفاق می‌افتد. بُعد ندارد. گسترش و اصلاح روابط نیز از یک جهت. جهت؛ معادل با منفعت تشخیص داد شده‌ی خود بشر است.

خیلی‌ها ژاپن را بهترین الگو می‌دانند. ژاپنی‌ها از خاک به افلاک رسیدند. همه این پیشرفت‌هایشان از جهت منفعتی است که خودشان تشخیص داده‌اند و جلو رفته‌اند. آیا ژاپنی‌ها می‌توانند جلوی استکبار را بگیرند؟ دانش‌آموزان‌شان ضد استکبار بار می‌آیند؟ فقر جهانی برایشان اهمیت دارد؟ خیلی موارد وجود دارد که در این مدل وجود ندارد. حالا می‌گویید خودمان چه؟ ما برای خودمان و جهان چه کرده‌ایم؟ ژاپنی‌ها حداقل اوضاع خودشان را درست کردند. بنده می‌گویم خودمان که هیچ. ما خسر الدنیا و الآخره هستیم.

ما داریم بحث علم را مطرح می‌کنیم. کاری به روش کار خودمان و ژاپنی‌ها نداریم. علم باید اینطور همه جوانب را در بر بگیرد. ژاپن کشوری است که به تمام معنا رام استکبار است ولی مردمش خوب زندگی می‌کنند.

شبه علم هرچه که پیشرفت کند در جهت انحلال تمدن خودش پیش می‌رود. شبه علم قدرت می‌آورد و تغییر ایجاد می‌کند اما هرچه پیشرفت کند از علم دورتر می‌شود. در علم سهولت همه جانبه است. سهولت در امری، عسر در امر دیگر ایجاد نمی‌کند.

یکی از سوره‌هایی که این موضوع را دربردارد سوره مبارکه جاثیه است. علم انسان حتی در نوع مرگ و پوسیده شدن جسم اثرگذار است.

خیلی چیزها علم است و ما اسم آن را عمل می‌گذاریم و خیلی چیزها عمل است و ما اسم آن را علم می‌گذاریم. این یکی از مشکلاتی است که ما داریم. کسی که در دانشگاه پزشکی می‌خواند، ما می‌گوییم علم پزشکی می‌خواند در حالی که پزشکی بیشتر عمل است تا علم. آقای دکتر علم جراحی ندارد. عمل جراحی دارد. علم نیست، مهارت است. ۴۰ سال خودش را به بهانه علم هدر داد. علم بدست نیآورد. عمل بدست آورد.

علم چیزی است مثل آب نه مثل ظرف. آب در ظرف شکل می‌گیرد اما خودش شکل ندارد. جریان اتصال‌دهنده به حقیقت است. نه ظرف نزول حقیقت. این‌ها حالت شعار دارد اما حقیقت است. حظّ فرد از حقیقت بوسیله یک ظرف نمایان می‌شود. کسی که پزشکی می‌خواند، فقط ظرف کسب کرده است.

شبه علم، علم نیست. عمل، ظرف علم است. فن، مهارت، کسب و کار بهانه برای نزول هستند. علم‌هایی که ما با آن‌ها سروکار داریم نوعاً ظرف هستند. عمل‌هایی شبیه علم هستند. علوم انسانی هم علم نیستند، ظرف و فن هستند. حتی اگر تفکر و جامعه‌شناسی باشد. فقط علم وحیانی، علم است.

اگر ما مانند آمریکا، علوم انسانی بخوانیم صددرصد اشتباه کرده‌ایم. آن‌ها علم را از ساحت اجتماعی جدا کرده‌اند. تمدن غرب تا چند سال دیگر به شدت افول می‌کند. چون انسان نمی‌تواند با علم تجربی زندگی کند. چون تجربه‌ها همدیگر را نقض می‌کنند. نسبی‌گرایی بوجود می‌آید و خودش در این در نسبی‌گرایی غوطه‌ور می‌شود. در نظام دانشگاهی امروز این صحبت‌ها کفر است. علم نمی‌تواند غیر وحیانی باشد. در هر دانشگاهی در کشور این جمله را بگویی، طرد می‌شوی.

آن چه علم را از شبه علم متمایز می‌کند، جهت علم است. این که جهت علم، منفعت بشری باشد یا حکم الهی. اگر جهت علم منفعت بشری باشد، به شبه علم گرفتار شده و دچار انواع نسیبت و هرمنوتیک می‌شوند. علم‌های امروزه دانشگاه، نیاز و مسئله هستند. موضوع نیستند. اگر جهت علم، کشف حکم الهی باشد، همان علم حقیقی است.

یکی از کلاس‌هایی که می‌روید را نشانه‌گذاری کنید. در نظام محاسبه وارد کنید. فعالیت‌های علمی که در این کلاس روزانه، هفتگی و ماهانه دارید احصاء کنید. احصاء در نعمت مهم است و تمایز ایجاد می‌کند. مقطعی از زمان را به عنوان محاسبه انتخاب کنید. در هر دوره سیر و روند پیشرفت خود را از جهت مسائل زیر ارزیابی کنید.

۱. سیر و روند تغییرات مثبت که حاشیه‌ساز نیستند. یعنی از همه وجوه مثبت و برکت داشته باشد و در اثر تغییر من کسی ضربه‌ای نبیند.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) در منافق‌شدن منافق، نقش و تاثیری ندارد. حضرت یعقوب (علیه‌السلام) برای حسد برادران یوسف (علیه‌السلام) القای منفی نکرده است. این‌ها حاشیه‌سازی نیست. حاشیه‌سازی مثلا این است که به خاطر خرج تحصیل یک نفر والدین مجبور شوند خانه‌شان را بفروشند.

مثلا این است که من بخاطر حل تمرین‌های کلاس به فرزندم رسیدگی نکنم و نیازهای او را پاسخ ندهم و یا به همسرم رسیدگی نکنم. تغییرات مثبت دارد اما آسیب هم دارد. اینجا منظور تغییرات مثبتی است که سلام و ایمن از آسیب باشد.

۲. با سهولت بیشتر به انجام امور خیر مبادرت شود. یعنی از حساسیت نسبت به دیگران کاسته شده، بردباری و مدارا بودن با دیگران و درک از اطرافیان بیشتر شده است. می‌شود این مطالب را از دعاهای روزانه حضرت زهرا (علیها سلام) بدست آورد.

خاصیت علم این است که وقتی بیشتر شود، فتنه بیشتر نمی‌شود. اگر احساس کردیم فتنه بیشتر شده است، علم ما علم نیست. هر چه علم بیشتر شود، حیطة قدرت بیشتر و مشکلات نیز بیشتر می‌شود. چون نگاه انسان بزرگتر می‌شود.

وقتی علم زیاد شود، حیطة کار انسان بزرگ شده و دشمنش بزرگتر می‌شود. احساس فرد اگر این طور باشد که من خیلی دشمن دارم به این معناست که دارای علم نیست.

یکی از محرومیت‌های ما ندیدن عالم است. وقتی با یک عالم زندگی کنی، مجد او را می‌بینی، نورانیت را حس می‌کنی. عالم حتی اگر با شما مخالفت کند، شما حس امنیت دارید. حاکم جائز هم کنار عالم باشد، احساس امنیت دارید.

اگر کسی کلاس قرآن رفت و خوش اخلاق تر نشد، علم بدست نیاورده است. شبه علم بدست آورده است. خواندن همه سوره‌ها برآیندی ثابت در وجود انسان دارد. انسانی که با قرآن خواندن مشکلاتش را حل نکرد، سوره‌ها را نخوانده است. با قرآن خواندن مشکلات که بزرگتر شود، توان انسان هم بیشتر می‌شود. مدیریت و حس رضایت انسان بیشتر می‌شود. این است که مرز علم حقیقی و غیر حقیقی را مشخص می‌کند. با این که مشکلاتی که در زندگی مشاهده می‌کند بزرگتر شده اما توان مدیریتی او هم بیشتر شده است. جالب است که برای ترم‌های تدبیر پرسشنامه‌ای طراحی کنیم که میزان علم حقیقی که هر شخص بدست آورده را بسنجیم. چون علم برآیندی دارد که قابل مشاهده است. علم آبی است که در هر ظرفی قرار می‌گیرد.

علم اجتماعی: علمی که در اثر کنش و واکنش‌های انسان‌ها در جامعه جاری می‌شود و در حافظه فرهنگی جامعه قرار می‌گیرد.

بیت عالم می‌شود. در این بیت مجموعه‌ای از روابط حاکم است که بواسطه علمی که جاری می‌شود، شکل می‌گیرد و حقیقت در این بیت جاری می‌شود. «فی بیوت اذن الله...»

در این بیت مرد سمبل تفکر است و زن سمبل ذکر است.

زن: دریافت کننده علم از غیب

مرد: دریافت علم از طریق تجربه، قیام

این ایمان است. اگر متلاطم باشد، ارتباط با غیب قطع می‌شود. علم اجتماعی در چنین بیتی اتفاق می‌افتد. علم در ظرف وجودی انسان و جامعه (بیت) اتفاق می‌افتد.

امام، وحی و رسول هم در حاکمیت وجود دارند. خدا می‌توانست حاکمیت را از ابتدا این‌طور قرار دهد اما می‌خواست که انسان به اختیار خودش حاکمیت را تغییر دهد. حتما باید علم در ساحت اجتماع فعال شود تا به امت واحده دست یافت. رحمت و سکونتی که به بیت نازل می‌شود از جنس علم است. منتها اسم آن رحمت و سکونت است. هر خیری به انسان برسد از جنس علم است.

فی بیوت اذن الله یعنی حکومت. حکومت از بالا به پایین نداریم. باید از بیوت شروع شود تا حکومت درست شود.

اگر در جایی بیمارستان نباشد، ضعف عمل وجود دارد و نه ضعف علم.

در واقع عمل از تولید به وساطت انتقال پیدا کرده و این ضعف بزرگی است. اگر در جایی بیکاری باشد، علم نیست. حد علم به نساب نرسیده است. اسرائیل توانسته است شبه علم را در عالم فراگیر کند. به این‌ها می‌گویند بنی اسرائیل.

ساعت دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

تمایل دارم با اینکه بحث علم بنیادی است اما به گونه‌ای کاربردی مطرح شود. به خاطر همین اگر لطف کنید مطالبی که در این زمینه به دست می‌آورید به صورت نکته نکته برای خودتان ثبت کنید و بعد با خودتان مرور کنید بسیار خوب است زیرا وقتی که بحث به سمت بنیادی می‌رود، فرد بعد از جلسه احساس می‌کند که مطالب برایش گسست داشته است، اما مباحث سیر مشخصی دارند؛

(۱) همه زمانیکه از اسباب قطع شوند، به علم می‌رسند. علم یک ساحت ملکوتی و معنوی است. یعنی «سوف تعلمون»

(۲) ماهیت علم: در راستای اینکه ما چگونه شیبه علم را از علم جدا بدانیم، جهت را مطرح کردیم و گفتیم چیزی که مهم است، جهت‌دار بودن علم است.

(۳) قسمت بعدی که فصل ۳ و ۴ کتاب است. در فصل ۳ موضوع مان علم و دین است.

راجع به اینکه مبنای این بحث صرفاً آیه الکرسی است؟ بله. اما اینکه چطور به دست آمده مهم است. از همان آیه اول شروع کردیم. آیه اول حیات و قدرت دارد که مشخص است. بقیه را ذیل دین بردیم مانند شفاعت و ولایت. یعنی شفاعت و ولایت را جمع کردیم و در ذیل دین قرار دادیم. آیه آخر که بحث خروج از ظلمات به نور است را کارکرد علم دانستیم، علمی که قدرت و حیات است را معادل دین گرفتیم. زیرا خروج انسان از ظلمات به نور را مطرح کرده است و آیه قبلش را که علم و شفاعت و حیات و قدرت بود، با نور ارتباط دادیم. مثل اینکه علم را خود آیه الکرسی «نور» دانسته است. البته دلایل ویژه‌تری نیز هست که باید خودتان مطالعه کنید.

برای تفکیک علم حقیقی از غیر حقیقی نیز دلایلی آمده است. در حال بررسی رابطه علم و دین هستیم به نحوی که می‌خواهیم بدانیم که علم مان حقیقی یا غیر حقیقی است.

نیاز انسان محرک او به سمت کمال است. مشکل انسان این است که در نیازهایش ماندگار می‌شود و نیازهای جسمی و مادی بر معنویات او غلبه می‌کند. برخی نیازها او را به حیرت و ضلالت می‌کشاند و از حق منحرف می‌کند. یعنی انسان از همین نیازی که منشا کمال اوست ضربه می‌خورد.

نیاز کاذب برایش ایجاد می‌شود و اگر او را جهت ندهد، نیازها او را به سمت و سوهای مختلف می‌کشاند. یعنی منشا همه آسیب‌های انسان نیازهای جهت نیافته است. اگر طفلی را رها کنیم و کاری با او نداشته باشیم، هیچ‌گاه به سمت خواندن و نوشتن نمی‌رود. او دوست دارد راحت و آزاد باشد. او در طفولیت‌اش چیزهایی را می‌بیند که برایش زحمتی ندارد مثل خوردن و خوابیدن.

خداوند علمی را در انسان قرار داده که علم فطری است. همراه با نیازها شکل می‌گیرد و در طبع هر انسانی است. فطرت ریشه و اساس هر انسانی می‌شود و جوهره‌ای است که او را به خدا وصل می‌کند. ماهیت فطرت، علم است. یعنی به طور طبیعی هر کسی با علم طبیعی و فطری به دنیا می‌آید و این همان بدیهیات است. بعداً این‌ها تبدیل به مباحث شخصیت‌شناسی می‌شود.

فطرت همراه دائمی اوست و موجب تمایز او از سایرین است. در واقع این علم است که موجب تمایز انسان از سایرین می‌شود. «علم فطری» علمی است که در همه عالم و در طبع همه انسان‌ها وجود دارد. مثلاً فرض کنید مفهوم بلندی و کوتاهی، عرض و طول، میل به خوبی، گریزان بودن از بدی و غیره در هر انسانی وجود دارد و خداوند علم فطری را همان «دین» معرفی می‌کند.

ما از نیاز به سمت بحث فطرت رفتیم و از فطرت به بحث عمومیت رسیدیم و از عمومیت نیز به دین می‌رسیم.

علم فطری بدون زوال است و پایه همه علوم است. مثلاً علمایی مانند فلاسفه مثل حضرت علامه (ره) در کتاب برهان‌شان، مطرح می‌کنند که پایه همه علوم «عدم ارتفاع و اجتماع نقیضین» است، و اتفاقاً می‌گویند که «یقین» از این جا صادر می‌شود و این نکته مهمی است. هر علمی که تولید شود به همین امر فطری برمی‌گردد.

ویژگی‌های علم فطری

- ۱) حضوری است، اکتسابی نیست و در ذات انسان است.
- ۲) سبب بهره‌مندی از سایر قوا می‌شود. یعنی دیدن و شنیدن به واسطه اوست.
- ۳) باعث یکپارچگی در فهم است.

۴) سعادت و شقاوت وابسته به آن است.

۵) سبب تحقق امت واحده در سطح اجتماعی است.

۶) به توحید می‌رسد.

یعنی اگر ما بتوانیم علم فطری را در انسان احیاء کنیم مثل این است که توحید را در او احیاء کرده‌ایم. زیرا ما نمی‌توانیم بگوییم که خدا هم هست و هم نیست. اگر دو تا باشد دوباره یکی هست و یکی نیست. علم توحید، نظام یکپارچه در علم است. یعنی همه هستی در عالم در هستی‌شان مشترک‌اند.

پس به جای آنکه بیاییم تک‌تک علوم را ثابت کنیم که وابسته به دین هستند یا نه، ارتباط و وابستگی علم فطری به دین را ثابت می‌کنیم. این مسیری است که ظرف دو دقیقه می‌توان اثبات کرد.

در ابتدا ارتباط همه علوم را با فطرت اثبات می‌کنیم و بعد ارتباط فطرت با دین. پس علم نمی‌تواند از دین جدا بماند زیرا از جنبه فطری خودش رها می‌شود.

مثلاً هسته اتم شکافته می‌شود، این دستاورد بشری است و خیلی خوب است اما همان یک مرتبه به بمب اتم تبدیل می‌شود. یعنی نه تنها از نظام دین عدول می‌کند، بلکه از نظام فطری نیز عدول می‌کند و به کشت و کشتار می‌رسد.

فطرت ثانویه باید به دین عرضه و بررسی شود. همه پروتکل‌های سازمان ملل، هلال احمر و... فطرت ثانویه‌اند. اشکالی ندارد، باید با دین انطباق پیدا کنند. اما چنانچه این کار نشود ممکن است در دوجا ضربه وارد کند:

۱) در مفاد فکری همان بندها

۲) در عملکرد

یعنی مفاد در بندها آمده است اما عمل نمی‌کنند. حقّ و تو فطری است؟! باید از آنها پرسید که حقّ و تو را از منفعت خودت استخراج کرده‌ای یا فطرت؟! یعنی با آن حکم به پلید بودن و پست بودن انسان می‌دهد. حکم قتل یک کشور می‌دهد. این حکومت باید از بین برود چون معادل قتل ده‌ها هزار بشر است. این‌ها از کجای فطرت آمده است؟!

اگر علم امروزه ما به فطرت نزدیک شود چقدر شفاف خواهد شد و این یعنی تمدن جهانی و «امت واحده». یعنی یک امت تلاش می کند یک قوم را از فقر نجات دهد. ما حتی در کشور خودمان هم یک علم فطری جاری نداریم به خاطر همین آسیب های قبیله ای داریم و هیچ کاری برایش نمی کنیم. همین ۳ هفته پیش در بلوچستان چند نفر به خاطر دعوای خانوادگی کشته شدند زیرا مبنای فکری این است که تا یک تعدادی را نکشند دست بر نمی دارد و می کشند و می کشند... تا به تفاهم برسند و بگویند که یکی دیگر را بکش تا تمام کنیم!

علم فطری ما هنوز نتوانسته امنیت منطقه ای ایجاد کند. می خواهیم مفهوم «أقم وجهک للدين حنیفا» که قیام فطری است را بگوییم. مثلا ازدواج یک دختر ۱۴ ساله با یک مرد ۶۰ ساله، ضد فطرت است.

علم فطری آسیب های اجتماعی را به صورت هشدار عمومی بیان می کند و یک بسیج عمومی برگزار می کند، شبیه یک اردوی جهادی. ما باید به سمت احیای علم فطری برویم. یک پروتکل با ۲۰ بند است. بندهای ساده ای که همه عالم آن ها را قبول دارند اما منظور اقامه شدن است. اجرایی و اقامه شدنی است.

دین اگر نباشد دو ضربه می خوریم، متأسفانه دین در ما نظام تولید نکرده است:

(۱) مفاد علم فطری به صورت امری بدیهی ظاهر می شود مثل کتاب لحظه ای درنگ، یعنی ۷۰ روایت امیرالمومنین (علیه السلام) پایه می شود.

بدترین محل آسیب در کشور همین شهر تهران است. کلکسیون همه آسیب ها در تهران است. لازم نیست که کاری برای شهرهای دیگر داشته باشیم. بهتر است از بیوت و مدارس همین جا شروع کنیم. به نظر می رسد بهترین جا برای عملیات همین تهران است زیرا آسیب هایش کمپلکس است. شما گول ظاهر تهرانی ها را می خورید در صورتی که فهم شان از روستایی ها کم است. آسیب، آسیب است، فرقی ندارد. می خواهیم بگوییم که شرایط مقابله، شرایط فراگیری علم فطری است، زیرا راحت است و همه مفادش را همه قبول دارند اما در اجرا راحت نیست، علمای دین و اندیشمندان دینی و نخبگان دینی باید بیایند و به اقامه پردازند.

هیچ انسانی در این دنیا پرخاشگری، اختلاف خانوادگی، حتک حرمت و... را سزاوار نمی داند. اما این ها کجاست؟ چقدر ما به علم فطری مان عمل می کنیم، یعنی اگر تنها روی علم فطری مان دست می گذاشتیم، گلستان می شد. چه کسی است که از ظلم و بیداد خوشش بیاید؟!

دین مداخله می کند و اعمال مداخله جویانه و تزریق حکمت و مهارت دارد. «أقم وجهك للدين».

اصل اش این است که چون همه از خدایند، همه پاک اند پس سزاوار نیست که کسی آلوده شود.

شیطان یک پروتکل می نویسد و از پروتکل استنساخ می کند و تبصره می زند. مثل ما که می گوئیم ربا حرام است، تبصره می زنیم و دیگر حرام نیست. می گوئیم ظلم حرام است اما مقابله به مثل دفاع است و فطرت ثانویه می سازیم. درست است که ظلم مذموم است ولی این دفاع از خود است. دوم آن را به سمت اجرا می برد که اجرا را منطبق بر هواهای نفسانی اش می کند.

«دین» دو کار می کند، دین در جایی وارد می شود که فطرت وارد می شود. دین کجا به علم می رسد؟ در فطرت.

این برای «مبلّغین» خیلی مهم است. یعنی مبلّغ باید مفاد علم فطری را بشناسد و آن ها را به علم فطری دلالت بدهد و علم فطری، لسان عربی مبین است. در هر دهاتی که بروید خوبی را می فهمند، کافی است علم فطری را بدانید و آن وقت هر جا باشید مبلّغ هستید. باید علم فطری را بلد باشید.

بر اساس آموزه های دیگران، خوب و بد برایشان مطرح می کند یعنی اگر بگوئید که با پسر و دخترم مشکل داریم مثل یک روان شناس تهرانی صحبت نمی کند بلکه خوب و بد های سطح خودش را می گوید. یکی از مشاوره هایی که داشتیم در زابل جالب بود. با اینکه در روستا بود از هر تحصیله کرده ای، تحصیل کرده تر بود! در عرض ۵ دقیقه ۱۰ راهکار خودش را بیان کرد. بچه اولش را فکر کرده بود که بیش فعال است و جلویش را گرفته بود و مشکل ایجاد شده بود و برای بچه بعدی اش فهمید که نباید جلوی او را می گرفته است.

گزاره فطری این است که بیش فعال بودن خوب است، بچه ای بیش فعال است که؛ بیش فعال است در عین توازن قوای دیگرش. بچه ای که بیش فعال است، بیش فعالی اش باید به تناسب توازن سایر قوایش برسد. یعنی این ها باید در ادبیات آن فرد گفته شود.

یکی در گزاره ها و یکی در اجرا مهم است. در اجرا باید مثل حرف های خودش بگوئیم که عصبی نشود و خود کنترل باشد.

خلاصه اینکه دین، شکوفاکننده فطرت است.

یکی از مشکلات اصلی شهرها این است که همه دارند تهرانی می‌شوند! پایه شهری است کوهستانی و اغلب اهل تسنن‌اند و خیلی آدم‌های بهتری از ما شیعیان دارند. فهیم و باهوش‌اند. خانه‌هایشان مثل ماسوله اما زیباتر و عریض‌تر است. در آنجا یک‌باره چشم‌مان به مسکن مهرها خورد که یک‌جایی از کوه را طبقات زدند. به رئیس آموزش پرورش گفتیم این‌ها به شما ضربه وارد نکرده است؟ گفتند: بله. ذهنشان روی خانه حیاط‌دار و جمع و جور است. بعد آمده‌اند در همان محل آپارتمان زده‌اند. این عقل را از کجا آورده‌اند؟! جمعیت را می‌خواهند اسکان دهند در ازای از دست دادن فرهنگ این قوم؟! بماند که مدرسه و مسجد هم ندارند.

مسکن عامل اصلی در فرهنگ‌سازی یک قوم و قبیله است. بماند که در این تهران هر گونه معماری‌ای را اعمال کرده‌اند.

دلیلش کمبود حضور انسان‌های قرآنی در جامعه بوده است. همه‌اش به خاطر عزلت ما بوده است. علم پیدا نکرده‌ایم که رو بیاییم. رشته علوم اجتماعی و روان‌شناسی نیامد قرآن بخواند، علوم اجتماعی و روان‌شناسی، علم نشد، همه صنعت شدند. قصد ما عیب گرفتن نیست، خدا از سر تقصیرات ما هم بگذرد. قصد ما، خودمان است.

فطرت شبیه عقل است. در واقع متن گزاره‌ای انسان، عقل است، لوح انسان است.

احکام فطرت اولیه که در آمد مثلا حریم‌ها باید در بیت حفظ شود، حریم در هر اقلیمی یک تعریفی دارد. مردم برای حریم یک تعریف دارند، خیلی راحت می‌شود حریم یک شهر را شکست و این یعنی آن شهر شکسته شد.

«معماری» در اولین مرتبه و بعد «لباس» و سپس روی «آکل» باید سرمایه‌گذاری کرد. وقتی در یک شهر حاصلخیز فست فود بخورید، عین شکستن شهر است!

روایت‌هایی که در اینجا راجع به دین آمده است بسیار شبیه فصل‌های قبل است.

كُلَّ عَزَلًا يُؤَيِّدُهُ دِينَ مَذَلَّةً.^۲

مَنْ أَفْسَدَ دِينَهُ أَفْسَدَ مَعَادَهُ

مَنْ لَأ دِينَ لَهُ لَأ نَجَاةَ لَهُ^۳

این روایات همه از امیرالمومنین (علیه السلام) است.

أَفْضَلُ السَّعَادَةِ اسْتِقَامَةُ الدِّينِ^۴

در ابتدا آمدیم رابطه علم و دین را مطرح کردیم، از دین فطرت را گرفته، فطرت را به علم تبدیل کردیم.

چرا دین علم است؟ چرا علم دین است؟

نمی‌گوییم که دین با علم ارتباط دارد، بلکه می‌گوییم علم خود علم است. بین این‌ها دوئیت نداریم.

هفته پیش سفری به شیراز داشتیم، به نظرم آمد «خیرگزینی» را به گونه‌ای بگوییم که هیچ اشاره‌ای به خدا و هیچ پیغمبری در آن نباشد. آن را تنها با مولفه‌های فطری توضیح دادیم، گفتیم رشد عبارت است تولد توان، تقویت توان و متوازن بودن توان. یک فردی از آن جایی که فکر می‌کرد من فردی دینی باشم، گفت که شما با ایدئولوژی آمده‌اید جلو و علت نقص ما در فرهنگ و اقتصاد همین است، منظورش این بود که شما مملکت را خراب کرده‌اید، تو و بزرگتر از تو همه اوضاع را بدتر و خراب‌تر کرده‌اید! گفتیم که شما یک مولفه ایدئولوژیکی از این متن دریاور. من می‌گویم تولد توان، تقویت توان و متوازن بودن توان، و این کدامش ایدئولوژیکی است؟! تمام و خالص دینی است اما نمی‌تواند غیر فطرت بداند. دین برای آن‌ها تنها احکام دینی است.

جایی که می‌روید شیعه و سنی هستند، باید فطری پیش بروید. خاصیت علم فطری همین است، در عین اینکه می‌فهمد که دینی است و باید خوب شود؛ ولی هیچ کاری نمی‌تواند بکند.

^۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۵۰۸

^۳. عیون الحکم و المواعظ (للیثی)، ص: ۴۳۸

^۴. غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۱۸۶

فطرت علمی است درونی، همه قرآن علمش فطری است. لسانش عربی مبین است یعنی ساختش فطری است. سوره مبارکه ناس را باید فطری بگویید. باید عربی مبین بگویید. هر مسیحی، شیعه یا سنی نمی‌تواند آن مطلب را رد کند. نمی‌تواند بگوید که دینی حرف زدی! اگر ریگی به کفشش باشد برایت فتنه ایجاد می‌کند. کاری به آن‌جا نداشته باشید اما اگر کسی اهل باشد برایش فرقی نمی‌کند که چه مطلبی را گفتید.

لازم نیست که تشیع را جایی ببرید، باید علم امیرالمومنین (علیه‌السلام) را ببرید، باید فطرت را ببرید. اگر کسی بخواهد تشیع را به شکل امام حسن (علیه‌السلام) و امام حسین (علیه‌السلام) ترویج دهد، اشتباه است. شما می‌توانید ادعا کنید، که مبلغ به خارج کشور می‌فرستیم و حرفی از قرآن هم نمی‌زنیم و تنها از فطرت حرف می‌زنیم. بیشترین مبلغین در جهان از مسیحیت است.

بین فطرت و دین رابطه دو سویه وجود دارد و علم هم می‌آید. یک منشور ۳ وجهی است. اگر شریعت را حذف کنید، بین این‌ها گسست ایجاد می‌شود. بنابراین ما شریعت را هم وارد می‌کنیم اما در جایی که حالت مدیریت دارد. فطرت یک بستر را بین انسان‌ها فراهم می‌کند.

ان‌شاءالله که بتوانیم بحث را به خوبی پیگیری کنیم. در بین افکار و صحبت‌هایتان، به دنبال بندهای فطری بگردید. نگاهی هم به کتاب لحظه‌ای درنگ بیاندازید. این علمی است که در همه عالم فراگیر است.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات